








تام، فُروشندِه ي موز

-  Humphreys Odunga
-  Zablou Alex Nguku
-  Marzieh Mohammadian Haghighi
-  2
-  فارسی

لام پک صندوق موزهی رسیده‌ب خود حمل می‌گرد.

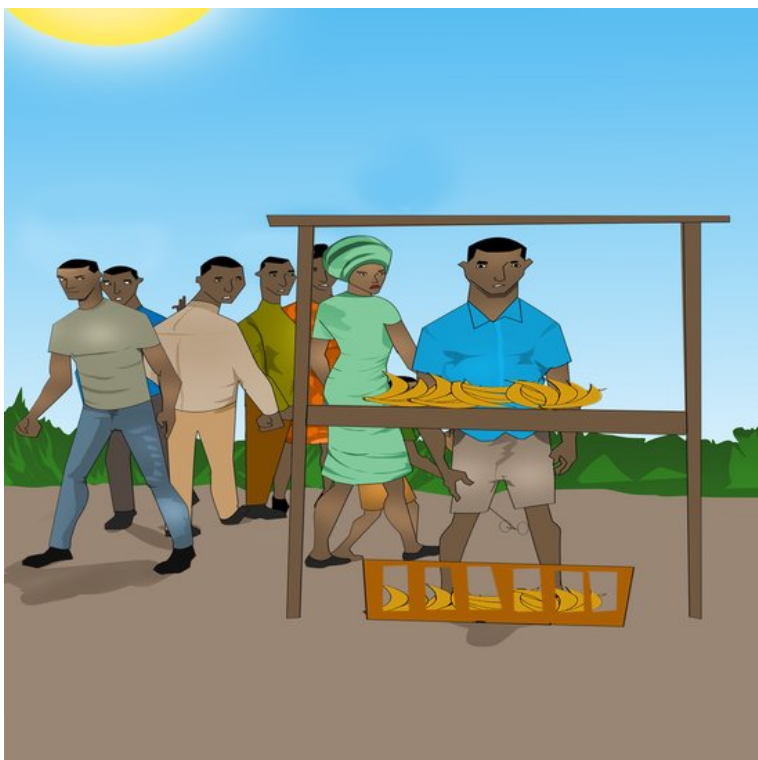


لَام بِه فُرُوشْگَه رَفْت كِه موزَه رَا بَفُرُوشَد



مردم در فروشگاه در حال خریدن میوه بودند.





وَلِي هِيچْگَسْ اَز موزِهِي لَام نِمِي خَرِيد. اَنه تَرَجِيح مِي دَاَدَنَد كِه اَز
زَن ه مِيوَه بَخَرَنَد.



مَرْدُم می گُفتند دَر جَمعِه ی ه، فَقط زَنج میوَه می فُروشند. مَرْدُم
می پُرسیدند، “او چگونِه مَردی اَسْت؟”

وَلِيَّهِمْ تَسْلِيمٌ نَّشُدُ. اَوْ صِدَا زَد، "موزهي مَرَا بِخَرِيدَا! موزهي
رَسِيدَه ي شِيرِين مَن رَا بِخَرِيدَا!"





زنی یک دسته از موزه را از صندوق برداشت. او در وقت به موزه
نگاه کرد.

آن زن موزها را خرید.





مَرْدُمُ بِيشتَرِي بِه سَمَتِ غُرْفِه آمَدَنَد. آنِه موزِهِي لَام را خَرِيدَنَد وَ
آنِه را خورَدَنَد.



خیلی زود، صندوق خلی شد. لام پول هیی که به دست آورده
بود را شمرد.

سپس دم هبون، شگر و دهن خرید. او آنها را در صندوقش گذاشت.





لَام صَنْدُوقٍ رَا رُويِ سَرَشِ قَرَارِ دَادِ وَبِهِ خَنِه رَفْتِ.




Global Storybooks

globalstorybooks.net

تام، فُروشَنده ي موز

 Humphreys Odunga

 Zablun Alex Nguku

 Marzieh Mohammadian Haghighi

